

# نوجوانان

# دوست

هفته نامه نوجوانان ایران

سال سوم - شماره ۳۹

شماره پیاپی ۱۵۱

پنج شنبه - ششم دی ماه ۱۳۸۶

قیمت: ۲۵۰ تومان

همراه با  
ویژه نامه طنز



emajid  
2007

# سپاهان ارمنی

## دوست

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (س)

سال سوم - شماره ۲۹

مدیر مسؤول: مهدی ارجانی  
سردبران: افسین علاء - محسن وطنی  
دبیر تحریریه: زهراسادات موسوی محسنی  
مدیر هنری: حامد قاموس مقدم  
**hghm97@gmail.com**  
صفحه آرایی: لیلابیکلری  
سروش مسعودی  
گروه هنری: سارا قاموس مقدم  
پریسا پیاده روی مقدم  
مجید صالحی  
نعمیم ندیم  
ماندانا بیات  
طراح جلد: مجید صالحی  
اعضای تحریریه: اسماعیل امینی  
قروان ولی‌شی  
ناصر فیض  
محمد رضا تقی دخت  
مزگان بهمنش  
دلارام کارخیران  
افسون حضرتی  
قاسم رفیعا  
حبیب بابایی  
مرتضی سورج  
مریم شکرانی  
شهریار زنجانی  
امیر صیاغ زاده  
مسعود اختنی  
مدیر اجرایی: هیرونامداری  
ویراستار: حسام الدین قاموس مقدم  
تلفکس: ۸۸۸۳۶۷۹۲  
پست الکترونیک:  
**doost\_nojavanian@yahoo.com**

آدرس: تهران - صندوق پستی ۳۵۶۳ - ۱۴۱۵۵

- |  |    |
|--|----|
| هر روز جهان عزیز است اگر تو هولا باشی..... | ۳۰ |
| امسال با پارسال فرق می‌کنم!.....           | ۳۱ |
| علوم گلفت و تجربه نازک!.....               | ۳۲ |
| زیارت مختصر و پذیرایی از دیگران.....       | ۳۳ |
| نهک در نمکدان شوری ندارد.....              | ۳۴ |
| جنگل فرشتنگان.....                         | ۳۵ |
| پاسخ معمای انیشتین.....                    | ۳۶ |
| کتابخانه ای.....                           | ۳۷ |
| جدول.....                                  | ۳۸ |
| خواسته‌های بیجاوی پسر آقای میخی.....       | ۳۹ |
| اگر علی نبود... باران نبود!.....           | ۴۰ |
| همه شاعرا، عاشقان!.....                    | ۴۱ |
| یک سیاره آبی با یک دنیا تنها!.....         | ۴۲ |
| میزان استفاده از برنامه‌ها.....            | ۴۳ |
| آیه‌های شکوه.....                          | ۴۴ |



توزیع و امور مشترکین: محمدرضا ملزراوه  
تلفن: ۰۶۶۷۱۲۲۱۱ - فکس: ۰۶۸۳۳

# هر روز جهان عهد است اگر نو مولای امی

... و خداوند دین خود را با نام تو کامل کرد و نام تو عید بود برای مردمانی که دوست

می‌داشتند.

حج تمام شده بود. حاجیان به شهر و دیار خود باز می‌گشتند اما مناسک حج چه معنا داشت اگر  
این رودخانه پر خروش به دریای ولایت تو نمی‌رسید؟  
نه! خدا هنوز از مسلمانی مسلمین راضی نیست. بگویید کاروان پاییست. آنها که از علی پیش افتاده‌اند  
باز گردند و آنها که از علی عقب افتاده‌اند خود را به او برسانند. هر که با علی است با حق است و  
پیش و پس او هر چه هست باطل است.

\*\*\*

ولایت مولای غدیر را چگونه خواهد فهمید آن کس که هستی اش را و نفسش را در بارگاه حضرت  
باری تعالیٰ قربانی نکرده باشد و چگونه بیکرانگی اقیانوس‌های معرفت را در بر که غدیر در خواهد نوردید  
آن کس که حضرت پروردگار قربانی اش را در عید قربان تپذیر فته باشد؟ آن کس که دل به محبت  
علی و خاندانش بسته باشد حج را تمام کرده است و باقی، نماز بی وضو خوانده‌اند.  
جب رئیل پیام تازه‌ای با خود آورده است تا تکلیف حق و باطل در همین بر که برای همیشه روشن  
شود.

\*\*\*

پیامبر دست تو را بلند می‌کند. جهان از بلندی دستهای تو خوشبخت می‌شود. زمین به قدمهای تو  
مبارکات می‌کند. آفتاب فریاد شادی سر می‌دهد و باد، بوی عید را در تمامی کوهستانها می‌پراکند.  
تا دستان بلند تو بر سر دنیاست، روزگار جهان عید است.



# امثال با پارسال فرقا معاکنها!

## در حاشیه برگزاری نمایشگاه مطبوعات کودک و نوجوان و در حاشیه غرفه مجله دوست

بله! پارسال غرفه دوست اینطوری نبود. یعنی هیچ سالی اینطوری نبود. چون سالهای پیش، از این خبرها نبود. به خاطر همین غرفه مجله دوست هم اینقدر شلوغ نمی‌شد. اصلاً اشکال اصلی نمایشگاه سال گذشته این بود که بچه‌ها از پشت زنجیر، غرفه مجله دوست را تماشا می‌کردند. ما این ور میز بودیم و بچه‌ها آن ور میز، آماً امثال بچه‌ها داخل غرفه هستند. بفرمایید تو...  
بچه‌ها داخل غرفه هستند. بفرمایید تو...  
دم در بدنا!



### مگه امثال چه اتفاقی افتاده؟

بله! در نمایشگاه امثال، دیگر هیچ کس بازدید کننده نیست. هر کس که وارد غرفه مجله دوست می‌شود یک روزنامه‌نگار حرفه‌ای است و می‌تواند برای خودش مجله چاپ کند. اگر باورتان نمی‌شود تشریف بیاورید داخل غرفه و مجله خودتان را چاپ کنید.

### آخه چه طور ممکنه؟

هیچ کاری ندارد. میز اول، تحریریه است. کسانی که به نوشتن علاقه دارند پشت این میز می‌نشینند و مطلب می‌نویسند.

اگر با دوستانتان به صورت گروهی به نمایشگاه آمده‌اید پیشنهاد می‌کنیم که از بین خودتان یک نفر را به عنوان سردبیر انتخاب کنید تا مراقب کیفیت کار شما باشد. فراموش نکنید که با سوادترین فرد گروه هم باید مسؤولیت ویراستاری نوشه‌ها را به عهده بگیرد.

میز دوم، میز گروه هنری است. علاقه‌مندان به عکاسی و نقاشی، پشت این میز برای مطالبی که دوستانشان در تحریریه نوشته‌اند عکس و تصویر تهیّه می‌کنند.

حالا چند تا از بازدید کنندگان خوش سلیقه بیایند اینجا که می‌خواهیم مجله را صفحه‌بندی کنیم. در میز صفحه‌بندی، شما باید نوشه‌ها و تصویرها را با دقت برش بزنید و کنار هم بچسبانید.

میز آخر، محل تکثیر و منگه کردن مجله شماست. اگر مجله‌تان آماده شده است می‌توانید از روی آن چند تایی کپی بگیرید و به باقی دوستان و آشنايان و فک و فاميلتان هم هدیه بدهید.

# یعنی به همین سادگی؟

۵

دیگران  
ششم

۱۵۱

بله! به همین سادگی شما هم می‌توانید جزو روزنامه‌نگاران حرفه‌ای باشید. حالا لازم نیست اولین مجله‌ای که منتشر می‌کنید در تیراژ چند هزار تایی چاپ بشود و در تمام دگه‌های روزنامه فروشی سر و کله‌اش پیدا شود. فکر می‌کنم همین چند نسخه‌ای که ما از روی مجله شما کپی می‌کنیم و داخل نمایشگاه توزیع می‌کنیم برای ورود شما به دنیای حرفه‌ای روزنامه‌نگاری بد نباشد.



## آخه ما بلد نیستیم!

یعنی واقعاً همین قدر اعتماد به نفس دارید؟ کی گفته شما بلد نیستید مطلب بنویسید؟ شما قلم و کاغذ را بردارید، مطلب خودش از توی خود کار می‌ریزد روی کاغذ. عکس گرفتن یا نقاشی کردن که بلدید؟! هر کاری که از دستان بر می‌آید بکنید. اصلاً مهم نیست که کار شما خوب یا بد باشد. قرار نیست کسی به کار شما نمره بدهد. مهم این است که شما هم در این مجله‌ای که چاپ می‌شود نقش داشته باشید و نامتان در کنار نام دوستان دیگر تان در شناسنامه نشریه باشد.

ضمناً نویسنده‌ها و گرافیستهای مجله دوست هم در غرفه حضور دارند و یواشکی به شما کمک می‌کنند.

## چه قدر هیجان انگیز!

امسال بچه‌ها وقتی از نمایشگاه به خانه بر می‌گردند یک نشریه در دست دارند. نشریه‌ای که خودشان با کمک دوستانشان آن را چاپ کرده‌اند و نامشان در آن نشریه چاپ شده است.

شاید این مجله، بهترین مجله دنیا نباشد اما برای خود بچه‌هایی که برای تهیه آن زحمت کشیده‌اند وقت گذاشته‌اند، بهترین مجله دنیاست و این بچه‌ها اگر در آینده سردبیر پر تیراژترین روزنامه دنیا هم بشوند خاطرة مجله کوچکی را که در نمایشگاه مطبوعات منتشر کرده‌اند فراموش نخواهند کرد.



# علوم کلفت و تجربه نازک!

پیش از این در مورد اهمیت درس‌های بی اهمیت با هم صحبت کردیم. حالا نوبت آن رسیده است که در مورد بی اهمیت بودن درس‌های مهم نیز حرف بزنیم. درس‌هایی مانند علوم و ریاضی که در سالهای بالاتر هر کدام از آنها تبدیل به مجموعه‌ای از دروس مهم دیگر می‌شوند.

## ترکیب‌های ناموفق

### کدام علم، کدام تجربه؟

افزایش علم که یک امر مسلم و واجب است. این کار تنها و تنها به وسیله مطالعه دروس و مشق نوشتن از روی آنها و مطالعه دروس، محقق می‌شود. در موارد جدی تر دیده شده است که بچه‌ها برای افزایش سطح علم و دانش خود کتابها را گاز زده‌اند و خورده‌اند! در کنار این افزایش علم، قرار بوده است که بچه‌های طفل معصوم موارد علمی را تجربه کنند و با چشم خود ببینند که برای مثال، یک دانه لوبیا چگونه سبز می‌شود یا اینکه حرکت آونگ یعنی چه! برای این کار قرار بوده است که در مدارس یک جاهایی وجود داشته باشد که بچه‌ها در آن همه چیز را تجربه کنند. به این مکانها در زمانهای خیلی خیلی قدیم که مدارس خیلی پولدار بودند، آزمایشگاه می‌گفتند!

یکی از اهدافی که بچه‌ها باید در خواندن دروسی مانند علوم تجربی دنبال کنند آشنایی آنها با دروس مختلفی است که قرار است در سالهای بالاتر با آنها مواجه شوند. مؤلفان، زیست‌شناسی، جانورشناسی، گیاه‌شناسی، زمین‌شناسی، فیزیک، شیمی، مکانیک، ستاره‌شناسی و بسیاری از رشته‌های تحصیلی را در هم ترکیب کرده‌اند و کتاب علوم تجربی را بیرون داده‌اند تا بچه‌ها هم به علم خود بیفزایند و هم آنها را تجربه کنند.



## فتوكپی برابر آسل!!

فتوكپی برابر آسل با فتكپی برابر اصل یک تفاوت اساسی دارد. این تفاوت بین فتكپیها نیست بلکه بین آسل و اصل است. تصویر گران کتابهای درسی توجیه شده‌اند که دانش آموزان نیازی ندارند برای یادگرفتن اینکه موتور اتومبیل چگونه کار می‌کند حتّماً یک موتور اتومبیل ببینند. آنها می‌توانند چند تصویر نقاشی شده را ببینند. بعد مسئولان امر با خودشان فکر کرده‌اند که چند تصویر زیاد است و پول خود را دور ریخته‌اند، پس یک تصویر را کافی دیده‌اند. بعد چون یک تصویر خیلی گویا نبوده است در مورد آن تصویر، کلی مطلب نوشته‌اند تا گویا بشود، پس جا کم شده است و تصویر خیلی خیلی کوچک‌تر از آنچه باید به نمایش در بیان چاپ شده است.

سازمان چاپ کتابهای درسی هم که چون خیلی وقت چاپ کتاب درسی ندارد و بیشتر ترجیح می‌دهد به چاپ کتابهای فرهنگی بازار، کمک رسانی کند با بدترین کیفیت روی ارزان قیمت‌ترین کاغذهای وطنی آن تصویر را چاپ کرده است. در نتیجه بچه‌ها باز هم مجبور هستند از راه علم و مطالعه پیشرفت کنند و همچنان بی‌خیال تجربه باشند!



## یک مکان باستانی

امروز آزمایشگاه به جایی گفته می‌شود که آدمهای مریض می‌روند و از خودشان نمونه‌های مختلف در قوطی شیشه و بطري و بشکه ارائه می‌دهند تا دکترها بفهمند آنها سالم هستند یا خیر ولی در قدیم، در مدارس نیز اتفاقهایی وجود داشت که درون آنها لوازم و ادوات مختلف برای انجام آزمایش‌های مختلف شیمیایی، فیزیکی و زیست شناسی وجود داشت. امروزه از آن همه وسیله تنها چند مار درون الكل موجود است. آن هم به این دلیل است که مار اصولاً یک موجود خزنده است و پا نداشته است که ببرد. این مارها یکی در میان در گنجه‌ها و ویترینهایی درون اتاق آقای مدیر قرار دارند و شاهد فروپاشی آزمایشگاهها در مدارس هستند!

## این گل به سبزه نیز آراسته می‌شود!

بچه‌های عزیز باید غصه بخورند که چرا آزمایشگاه ندارند و فقط باید عکس آزمایش و پدیده‌های علمی را ببینند. چون وقتی وارد داششگاه شوند نه تنها آزمایشگاه ندارند بلکه چون بزرگ شده‌اند عقلشان می‌رسد و دیگر نیازی به کتابهای عکس دار هم ندارند و باید همه چیز را در ذهنشان تجسم کنند.

## علم بهتر است یا ورزش؟

در صحبت‌های قبلی در مورد اهمیت ورزش صحبت کردیم امروزه یه این نتیجه رسیدیم که دروس بی اهمیت مثل ورزش، خیلی بهتر از دروس با اهمیت مانند علوم تجربی است. چون هزینه آن خیلی کم است. علوم تجربی برای تجربی شدن به آزمایشگاه نیاز دارد ولی زنگ ورزش را در هر جایی حتی در وسط حیاط مدرسه و وسط خیابان هم می‌شود تجربه کرد!



## زیارت مختصر و پذیرایی از دیگران

یکی از علماء برای من نقل کرد که یک سال تا بستان به اتفاق امام و چند تن دیگر از روحانیون به مشهد مشرف شدیم و خانه دربستی گرفتیم.

برنامه ما چنین بود که بعد از ظهرها پس از یکی دو ساعت استراحت از خواب بلند می‌شدیم و دسته جمعی روانه حرم مطهر می‌شدیم و پس از زیارت و نماز و دعا به خانه مراجعت می‌کردیم و در ایوان با صفائی که در آن خانه بود می‌نشستیم و چای می‌خوردیم.

برنامه امام این بود که با جمع به حرم می‌آمدند ولی دعا و زیارت‌شان را خیلی مختصر می‌کردند و تنها به منزل باز می‌گشتند. ایوان را آب و جارو می‌کردند، فرش پهن می‌کردند، سماور را روشن می‌کردند و چای را آماده می‌ساختند و وقتی که ما از حرم باز می‌گشتیم، برای همه چای می‌ریختند.

یک روز من از ایشان سؤال کردم: این چه کاری است؟ زیارت و دعا را به خاطر این که برای این رفقا چای درست کنید، مختصر می‌کنید و با عجله به منزل باز می‌گردید؟

امام در جواب فرمودند: من ثواب این کار را کمتر از آن زیارت و دعا نمی‌دانم.

حجت الاسلام سید حمید روحانی؛ پا به پای آفتاب، ج ۲، ص ۳۲۹-۳۲۸

### اجازه دهید در منزل را بیندیم

روز شهادت امام صادق علیه السلام بود و من در خانه حضرت امام خمینی در خدمت ایشان بودم. عده‌ای از آقایان علماء نیز حضور داشتند. ناگهان عده‌ای از طلبه‌ها با سر و دست شکسته و چشم گریان و بی عبا و عمامه سراسیمه به منزل امام وارد شدند؛ آنها بسیار مضطرب و پریشان بودند. خودتان حتماً می‌توانید تصور کنید که با توجه به رعب و وحشتی که سواوک در دلها اندachte بود، دیدن طلبه‌ها با آن وضع چقدر باعث اضطراب می‌شد.

در این موقع یکی از آقایانی که در منزل حضور داشت، خدمت امام عرض کرد: آقا وضع خطرناکی است، اجازه دهید در منزل را بیندیم. امام فرمودند: نه!

وقتی به امام اصرار کردند و بر بستن در خانه پافشاری کردند، امام فرمودند: گفتم نه، اگر بیش از این اصرار کنید، به خیابان می‌روم و از آنجا هم به سوی حرم می‌روم. بعد فرمودند: این چوبی که بر سر طلبه‌ها زده‌اند، باید به سر من می‌زدند. آن وقت شما به من می‌گویید که در خانه‌ام را بیندم. اگر در خانه‌ام را بیندم که این طلبه‌ها نمی‌توانند داخل بیایند.

آیت الله امینی؛ پا به پای آفتاب، ج ۳، ص ۲۵۹

## کار خود را به دیگران واگذار نمی کردد

امام مقید بودند تا آنجا که امکان دارد کار خود را بر دیگری تحمیل نکنند و کار خود را خودشان انجام دهند. در نجف گاهی اتفاق می افتاد که امام از روی پشت بام متوجه می شدند که چرا غ آشپزخانه یا دستشویی روشن مانده است.

در این موارد به خانم یا دیگر کسانی که در پشت بام بودند، دستور نمی دادند که بروند و چرا غ را خاموش کنند، بلکه خود راه می افتادند و سه طبقه را در تاریکی پایین می آمدند و چرا غ را خاموش می کردند و باز می گشتند.

گاهی نیز قلم یا کاغذی می خواستند که در طبقه دوم منزل بود. در این شرایط نیز به هیچ کس حتی به عزیزانشان، فرزندان شهید مرحوم حاج سید مصطفی، دستور نمی دادند که برای ایشان قلم و کاغذ بیاورند، بلکه خودشان بر می خاستند از پله ها بالا می رفته و آنجه را که لازم داشتند، بر می داشتند و بازمی گشتند.



# نمک در نمکدان شوری ندارد

بله عزیزان بابا!

نمک در نمکدان شوری ندارد، دل من پیرمرد هم طاقت دوری ندارد؛ لذا برای من نامه بنویسید اماً نامه‌های درست و حسابی بنویسید. پاسخ مسابقه اینیشن را هم دیگر ننویسید که برنده گانش معلوم شد رفت پی کارش!

نامه‌های عجیب و غریب هم ننویسید. ما با همین نامه‌های معمولی بیشتر خوشحال می‌شویم.

نامه‌های عجیب و غریب یعنی چی؟  
الآن می‌گوییم. مثلًاً همین نامه:

## یک نامه مشکوک

یک نامه برای ما آمده است که هیچ مشخصاتی از فرستنده در آن موجود نیست. تمبر اصفهانی دارد و مهر اداره پست تهران روی آن خورده است اماً اثری از نام فرستنده در آن موجود نیست.  
این مخاطب گرامی لطف کرده‌اند و برای ما پاسخ جدول را فرستاده‌اند.

## درسا مؤمنی خواه از تهران

خانم دوسا مؤمنی خواه، داستان نویس هستند؛ البته داستانی که برای ما فرستاده‌اند یک رمان کامل است و برای چاپ کردن آن جای کافی نداریم. از طرفی این دوست خوب، یک داستان کوتاه هم نوشته‌اند به اسم دخترک و پسرک خوشیخت که ما آن را در همینجا چاپ می‌کنیم:

یه روزی روزگاری یه عروس و داماد بودند. داماد به دنبال عروس اومند بود که دید دست عروس یه عروسکه. عروس گفت: خیلی دوستش دارم. می‌خوام با خودم بیارمیش. داماد گفت: اشکالی نداره. و بعد ماشین کوکی‌اش رو از توی جیبیش درآورد و هر دو یه سمت یه زقدگی خوب راه افتدند. یه روز، دو روز، یه ماه، دو ماه، بالاخره یه سال با هم بودند اماً روزی دخترک برای رفتن به خونه مادر و پدرش آماده شد و پسرک هم برای رفتن به محل کار. او نا هر کدوم سوار تاکسی جداگانه‌ای شدند و با هم خدا حافظی کردند. برای آخرین بار! چون اون روز هر دو با هم تصادف کردند و...



## سارا یاوری از استان کرمانشاه

۱۱

ششم  
دریافت

۱۵۱



خانم سارا یاوری یک نامه گل منگلی برای مجله خودشان نوشته‌اند و آن را با روبان قرمز تزیین کرده‌اند. سارا خانم! خیلی زحمت کشیدید. راضی به زحمت نبودیم. سارا خانم در نامه‌شان درباره سنقر نوشته‌اند:

شهر من شهری است که در بهار انش دشت‌های شقایق مانند نگینی سرخ بر انگشت‌تر این شهر و دیار می‌درخشد. از مکانهای زیارتی و باستانی شهر سنقر می‌توان به امامزاده احمد بن محمد باقر علیه السلام که قلب هر زاهد و عاشقی به ضریح طلایی‌اش گره خورده، اشاره کرد. و همچنین بقعة تاریخی مالک؛ این بقعه قدمتش به دوره سلجوقیان می‌رسد. از مکانهای تفریحی این شهرستان می‌توان به سراب سنقر و سراب کنگره‌شاه اشاره کرد. این منطقه، کوهستانی است که از معروف‌ترین کوههای آن سهیل و دالاخانی است. سوغات شهر ما تخمۀ معروف سنقر و گلیم و قالی است.

خانم سارا یاوری یک شعر هم گفته‌اند که از این قرار است:

او عشق را به من داد  
وقتی خدا مرا ساخت  
من خاک خشک بودم  
او روح را به من داد  
تا زنده شد وجودم  
او عشق را به من داد  
تا دوستش بدارم  
غیر از خدای خوبیم  
من هیچ کس ندارم

## ساجده بر همنی از تهران

ساجده خانم برای ما نامه نوشته‌اند و گفته‌اند که پاسخ مسابقه، مهدی اخوان ثالث است. ما یک مسابقه داشتیم به نام مسابقه اینیشن که فکر کنم پاسخ آن ماهی می‌شد. حالا چه طوری پاسخ مسابقه مهدی اخوان ثالث شده است، دیگر نمی‌دانم. خدا آخر و عاقبت همه ما را ختم به خیر کند.



بچه‌های نازنین! گلهای بابا  
برای پانادون نامه بنویسید و ایمیل پرست کنید.  
عکستان را هم برای ما بفرستید تا شکل قشنگتان را هم کنار مطلبتان چاپ  
کنیم.  
نشانی ما:

تهران-صندوق پستی ۳۵۶۳-۱۴۱۵۵  
پست الکترونیک:

**doost\_nojavanian@yahoo.com**



# چنگل فرشتگان

پلیس جوان برای سایر پلیس‌ها توضیح داد که کتی فرار کرده است. پدر کتی همچنان نگران بود و آقای گیبسون به او دلگرمی می‌داد. مادر کتی آرام آرام اشک می‌ریخت. خانم گیبسون که او را در این حال دید به این فکر افتاد که تا برگشتن گروه تجسس و یافتن کتی، مادر کتی را سرگرم کند. او مادر کتی را به بستر پسرش که همچنان بیمار بود راهنمایی کرد. مادر کتی متوجه شد که پسرک تب دارد. نبض پسرک را گرفت و زبانش را نگاه کرد. با اینکه او تنها یک پرستار بود متوجه حالات غیر عادی در پسرک شد. فوراً سراغ پدر کتی رفت. آقای دکتر که بی صبرانه منتظر بود تا با گروه پلیس دنبال کتی برود از توضیحات مادر کتی قدری نگران شد و سراسیمه به طرف اتاق پسر دوید.



کتی چشمانش را باز کرد. بوی عجیبی می‌آمد. دود همه جا را فراگرفته بود. احساس کرد درون اتاقی است. اتاق تاریک بود و تنها حضور دود را احساس می‌کرد. او را روی تشکی نرم خوابانده بودند. سرش همچنان گیج می‌رفت. خواست که از جایش بلند شود ولی تعادلش را از دست داد و روی تخت افتاد. ستون نوری نازک او را متوجه در کرد. وقتی هشیاری خود را بیشتر به دست آورد متوجه شد که بوی عود می‌آید. گوشهاش را تیز کرد. از بیرون صدای هایی می‌آمد. صدای هایی شبیه دعا خواندن. حدس زد که درون کلیسا یا دیری باشد.

وقتی چشمانش به تاریکی عادت کرد تازه فهمید لباسهایی شبیه لباس بیمارستان به تن دارد. او درون یک اتاق بود و بالای سر تختش یک صلیب آویزان بود. روی دیوار، یک پنجره بود که نزد هایی کلفت. آن را مسدود کرده بودند. از لابه لای نزد های توانست آسمان را ببیند. آسمان هم تاریک بود و در لابه لای ابرهایی سمج، پنهان شده بود.

باز هم حالت گیجی به سراغش آمد و او را وادار کرد که بر روی تخت دراز بکشد.



پدر و مادر کتی با هم صحبت های مشکوکی کردند. بعد از آن، پدر کتی به طرف اتومبیلش دوید و کیف پزشکی خود را برداشت. پلیس جوان که احساس فرماندهی یک عملیات مخفوف را داشت مرتب به افرادش نکات مختلفی را که در دانش کده پلیس آموخته بود گوشزد می‌کرد و متوجه رفت و آمد دکتر نبود ولی آقای گیبسون به اوضاع مشکوک شده بود. او به داخل خانه رفت و همسرش را هم در همان حالت نگرانی دید. خانم گیبسون هم از اوضاع پیش آمده ابراز بی اطلاعی کرد. در همین حال، آقای دکتر آقای گیبسون را صدا کرد و آقای گیبسون که منتظر چنین لحظه ای بود با عجله داخل اتاق پرسش شد.

آقای دکتر گوشی پزشکی خود را دور گردنش انداخت و پرسید: این بچه چند روزه که تب دارد؟

بعد به لکه های روی بدن بچه اشاره کرد و گفت: اینا چی؟  
خانم گیبسون که به دنبال آقای گیبسون وارد اتاق شده بود فوراً گفت: یک هفته ای می شه! چطور مگه؟

آقای دکتر کمی فکر کرد و گفت: یعنی دیروز که من معاينه اش گردم پنج روز از تبش می گذشت؟

آقای گیبسون که خود را مقصر می دید سرش را پایین انداخت و خانمش ادامه داد: به این باش گفتم اون هفته ببردش دکتر ولی... پدر کتی وسط حرف خانم گیبسون دوید و گفت: این بچه باید فوراً بستری بشه.

سپس روی کاغذ مطالبی را نوشت. کاغذ را تا کرد و درون پاکتی که از کیفیش بیرون آورده بود گذاشت و به دست آقای گیبسون داد و گفت: این نامه رو با بچه می بربی بیمارستان شهر. من براسون همه چیز رو توضیح دادم.

خانم گیبسون که حسابی گیج شده بود، گفت: یعنی چی آقای دکتر؟!  
بعد به طرف مادر کتی رفت و با همان حالت نگران دست او را گرفت و گفت: یعنی پسرم...؟

و گریه امانش نداد تا بقیه حرفش را بزنند.  
مادر کتی، خانم گیبسون را در آغوش گرفت و گفت: نگران نباش. برای همه بچه ها پیش میاد!  
بعد به جنگل که از کادر پنجره به شکلی تاریک و مبهوم پیدا بود، نگاه کرد و گفت: این جنگل...

و حرفش را ادامه نداد.

ناگهان صدای پلیس جوان از بلندگوی ماشین پلیس بلند شد: آقای گیبسون! آقای گیبسون!  
شما کجا بیین؟ بیاین دیگه!

بلندگو سوت وحشتناکی کشید و قطع شد. آقای گیبسون به پدر کتی نگاه کرد. پدر کتی دو بازوی آقای گیبسون را مردانه فشرد و گفت: شما به بچه تون برسین. ما با این پسر می ریم دنبال کتی!

آقا و خانم گیبسون پسرشان را درون ماشین گذاشتند و به سمت شهر به راه افتادند.

پلیس جوان قدری از قبل گیج شده بود. آقای دکتر و مادر کتی از پلیس پرسیدند که چه چیزی پیش آمده است؟ و پلیس توضیح داد که آن جنگل، جای خطروناکی است و آنها نمی توانند پدر و مادر کتی را با خود ببرند ولی پلیس جوان در برابر لحن جدی و مصمم پدر و مادر کتی تسليم شد و همگی به سمت جنگل به راه افتادند.

سکری

مسابقه - مسابقه - مسابقه

# پاسخ معماهای آنلاین

عرض کنم خدمت شرکت کنندۀ‌های عزیز مسابقه که جناب «ماهی» در خانه چهارمی یعنی خانه سبز رنگی که متعلق به آقای آلمانی است، زندگی می‌کنند.  
 خوشبختانه در این مسابقه به ما ثابت شد که افراد باهوش در کشور ما خیلی بیشتر از ۲۰ درصدی هستند که جناب آنلاین پیش بینی کرده بود و ما مجبور شدیم قرعه کشی کنیم.  
 خانمهای آقایان برنده برای دریافت جایزه خود می‌توانند در ساعات اداری با جناب آقای حسین خانی با شماره تلفن ۲۲۲۸۸۶۹۴ تماس بگیرند.  
 برندگان مسابقه اینها هستند:

## برندگان شهرستانی

- ۱- محبوبه سادات حسینی.....اصفهان
- ۲- سمانه صالحی منش.....قم
- ۳- امیر حسین ودیعی.....بیزد
- ۴- مصطفی بریمانی.....ساری رفسنجان
- ۵- مریم شیر بیگی.....

## برندگان تهران

- ۱- مریم نقیان
- ۲- زینب سادات ابطحی
- ۳- مصطفی پری بهار
- ۴- اکرم استاجی
- ۵- امیر محمد محمودی



# کافن نمکی

## پدر قهرمان!

دقتر کوچولو از پدرش پرسید: بابا، تو از تاریکی من تمی؟  
— نه.

— از شیر پطرور؟

— نه دقتر عزیز.

— از دندان نمی‌تمی؟

— نه جان.

— پس زنده باد بابا که از هیچ پیزی نمی‌تمسه بزمامان!

## رسم زندگی!

شخصی برای دزدی به نازهای رفت اما هر چه کشت  
چیزی برای دزدیدن پیدا نکرد.  
با عصباًیت صاحبانه را بیدار کرد و گفت: ما که رقتیم ولی  
این رسم از لذگی کردن نیست!

# ۹/۵ راه برای شاد زیستن!

۱- به صدای فقط موزیکهای پرست و پرت کوش نهید. اتفاقات را به دو باند استریو مجهز کنید و ولوم را تا آفرین دریه ممکن بالا ببرید و تمام آهنگهای پرست و پرتی را کوش نهید که در آن، کیtar بر قی مکرا جیغ می‌کشد و باز می‌کوبد و ساکسیفون بیدار می‌کند و خلاصه آلات موسیقی پرست و صدایی که سیستم اعصاب همسایه‌ها را در هم می‌بیند و گره می‌زند با این روش، آن پنانه هیجان به زندگی انسان وارد می‌شود که نکو و نپرسن! تها ممکن است قلبتان تمُلّ و جنبه این همه هیجان را نداشته باشد و در غنوان نوجوانی کل زندگی تان را پر پر کند و بروز پی کارش. از ما گفتن بود.



۲- تا وقتی که عدهٔ پشمچنان مثل فندر هم ببیند و گف بالا بیاورید و عضلات صورت‌تان مثل بیماران فوق اوزان‌سی تعطیل و متلاشی بشود پای چت بنشینید و علاوه‌ای دیگری نظیر بیودن را هست کار بگذارید و آن قدر به این کار اراده نهید که آرزو از کشتن و زبان و کردن و مبتون قدرات بگیرید و چشم پوشک برایتان یک عدد عینک پنسی سیاه رنگ و یک دستگاه اعصابی سفید



تبویز کند

۳- ۱۱ ساعته از مدرسه فرار کنید و به جایش در ایام پیری و کهولت سن، در کلاس‌های نهضت منزلش را روی پلاکارد بنویسند و در گردش آویزان کنند! و هر جا نفوذ است نظر بدید دیگران به فاطر بی سوادی ساکتش کنند؟! چه اشکالی دارد انسان وقوعی به افیار یا بعلای اهم صفتی می‌کنند؟! و اصولاً چه اشکالی دارد که انسان هیچ کاه در باغ نباشد؟!

۴- موبایل بازی کنید از صبح تا شب با دوستان به طرز دیوانه واری موبایل بازی کنید آنقدر که عالاند بد بشود و کارتان به تنفس مصنوعی و سرم و ماساژ قلبی و... بکشد. می‌توانید تمام ایام سال از ساعت ۷ صبح که هترو شروع به کار می‌کند تا غنریب یارده شب تشریف ببرید در یکی از ایستگاههای شلوغ و پرتردد هترو بیست بنشینید و بلوتوٹ گوشی تان را روشن کنید و با انسانهای هپی و خبسته دیگر بلوتوٹ بازی کنید

۶- تالنگ ظهر بفوايد. سر کلاس بفوايد. بعد از مدرسه بفوايد، بعد از غذا بفوايد. هر وقت دوصله نداشتيد بفوايد. هر وقت فواستيد از زير کار در برويد بفوايد. هر وقت خواستيد جايي نرويد بفوايد. هر وقت دوست داشتيد بفوايد... بفوايد و آن قدر بفوايد که اعصابي فاناده تان تصوّر کنند توی کما فرو رقمهاید.

۷- رفيق باز حرفه‌ای شوید از بغل دست رها تکان فغيريد اصلا به يك پزشك براج مراجعه کرده و در بيمارستان بستري شويد تا شما را با هر پند تا رفيقي که دوست داشتيد به هم پيوند بزند و بدوزد. خودتان را در راه رفقا به کشتن بدھيد زندگي تان را فنا کنيد تا مبارا مويي از سر رفيقان جدا شود هر چه پول مول داريid کلا به پايشان برييد تا اکر رياطي بدون آنها از کلوپيان پايهٔ رفت آن رياط کوچشان بشود فلاصه کاسه دلخ تم از آش شويد بدورا

۸- بزرگتر کيلويس چند؟ اصلا وابدا  
تفت هيچ شهاري طحه در هيج بزرگتری را کوش  
نهيد. تخت اکد با کمدیند سياه و کبوتان کنند  
تفت اکد پرونده تان را زير غلاتان بکنارند و  
از مدرسه اخراجتات کنند. تخت اکد شما را به  
زنان پيندارند و يا به چنگله‌ای خاره  
استورا تعیید کنند. تخت اکد مولکول  
به مولکولتات را به زرات زير اتمي  
تپزیه کنند. آقدید یکدنگي کنيد و  
با بزرگترها لبپازی کنيد تا همان  
یك زنده تان هم قدر و خاکشيد بشود  
هر کاري دوست داشتيد  
از جام بدھيد و در مقابل  
تمام بزرگترهاي روی زمين

سرستنانه بايستيد.

E-mail: mrym-shokrani@yahoo.com

۹- آقدر پول فرج کنيد تا مقامات اقتصاد دنيا نگران شوند و بيايند جلوپيان را بکيرند! بابت هر آشغالی هزينه‌های کرافتي فرج کنيد. اجازه بدھيد همه فروشنديگان دنيا تا هي توانند شما را تبع بزنند. اين نکته را شعار فود کنيد که هر آشغالی ارزش فريدين دارد! هر هله هوله‌اي هي توانيد بفرید و در آن معده و روده بدقتاتان برييد. آقدر که عالم ساعت رويد کنيد. جيپ ببابايان را صاف در گيم تتها و کافي تتها خالي کنيد تا فیالات را مت شود. يك حساب بازکي بين المللی برای كلية ساندوبيها و فست فودها و سالنه‌اي غذانيوري و رستورانها باز کنيد و پدرتان را سر و ته آویزان کنيد و با پوپ بتکانيد تا آفرين ریالها و سکمه‌های موجود را به آن حساب مذکور بريزد. تا هي توانيد پول فرج کنيد. مثل وعشیها پول فرج کنيد!

۱۰-... په هي را نم بابا فلاصه خودتان را به کشتن بدھيد! آقدر شاد باشيد که بميري. اصلا ملاحظه هيج چيز را نکنيد و مطمئن باشيد هيج اتفاق مهمی نمی‌اقدرتها شما توی بيمارستان هي افقيده و دستگاه مانیتور رنگي که به قلب شما وصل است يك نقط صاف را نمایش مي‌دهد و فلاص!



# وقتی هوشنگ هر کوک می شود

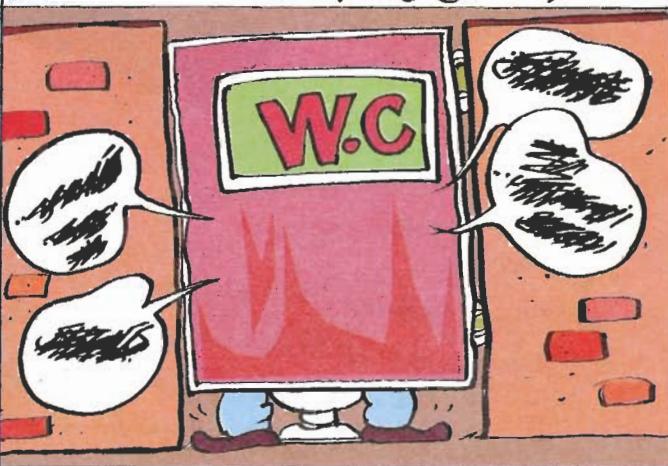
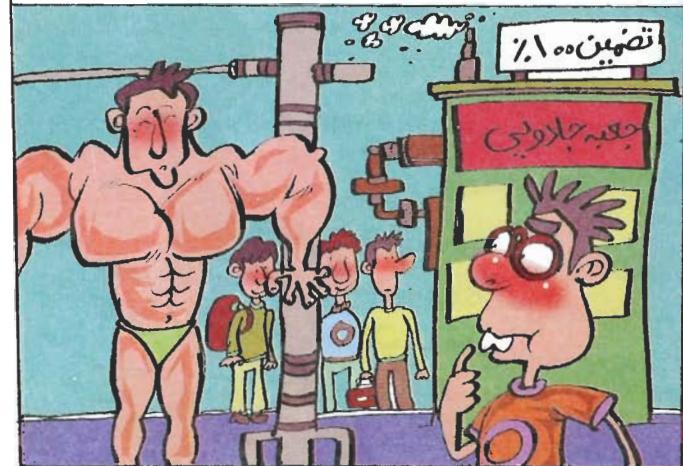
مید صالی

این آقای سمساش هوشنگ!، خوبی! وقتی دوست داره که  
گفته که خوبی! وقتی دوست داره که باش و همین شد موقع فوتbal با  
پیهای کل و قدر توپ عجی افتخار خونه هسایه اوون عجی رو توپ رومی آره...!



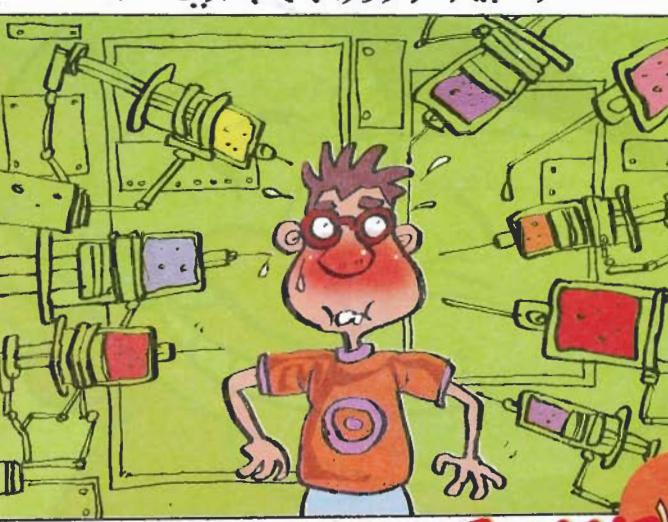
نماینده یک تضمین جدی گرفت و اوون اینکه بزرگ باشگاه  
پرشاسازی ثبت نام کنند و همین کار را هم کرد...

کلا پیزور بودن رو خوبی! وقتی داره وقتی که تنها می شنه  
اور بشو امتحان می کند!



و به این ترتیب اوون وقتی از جمعیه جادوی بیرون آمد  
این شکلی شد.

او نجات چین کرده بودن در فاصله کوتاهی اوون رو به هر اندازه که  
دوست داره در بیارن و اووا (جمعیه جادوی) شد...



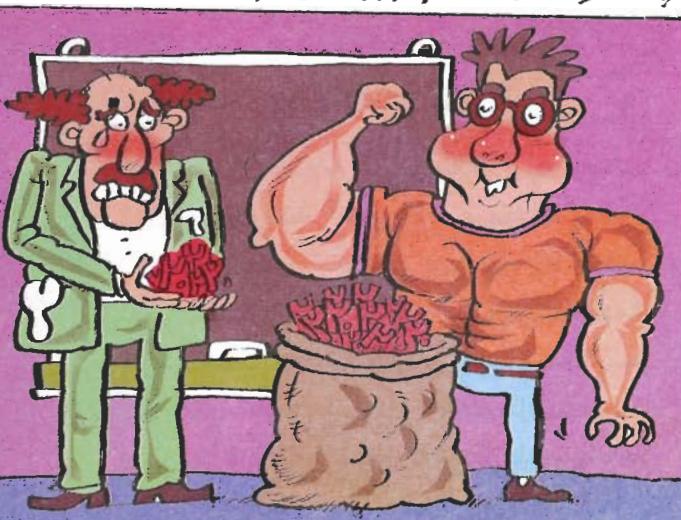
یکی دیگلر از کارهای که می‌کرد از مردم پولی چو گرفت تا آنرا او  
با سیستم دو عکس یادگاری بگیرند و پولشون بدهش بدان!...

از اون ۱۰ روزی که هوشتنگ پیزُور شد اولین کاری که کرد رفت  
سراغ ناظم مدرسشون و دق دلیهای چند ساله روسانش درآورد.



وهیچ وقت توی صحف نافوایی  
نرفت تا وقتش تلف بشه!

کار دیگه ای که انجام داد رفت پیش معلم ریاضی شون و هر  
چی نهاده ۲ داشت به زور آزنش گرفت.



الآن سه روز ارون اتفاقی گذره و هوشتنگ می‌بینه که دنیا  
و آدمها و همه پی خوبی خوبی بزرگ شدن...

تا اینکه یک روز که داشت آیس پیپ پسر همسایه رومی خورد  
یک پیشه او مرداونه نیش زد و باشد در رفت.....



چون دهانت خوشی مالی بود

# اعصاب نوردي: روشی برای زندگی

اعصاب نوردی از وقتی افتراق شده است که اعصاب کشف شده است. اعصاب نوردی فراتر از یک تفريح و تئی ورزش است. اعصاب نوردی را می‌توان یک روش برای زندگی قلمداد کرد. وقتی برای اولین بار بشر پایش را روی گره ماه کشید، وقتی همه مردم، چشم‌شان را به شیشه‌های سیاه و سفید تلویزیون دوسته بودند یا کوشایشان را به رادیوها پسپانده بودند تا بفهمند اون بابا اون بالا داره په غلطی می‌کنه، یعنی در حال اتفاق په عملیاتی است، یوری کاکارین بی آنکه متوجه باشد، در حال قدم زدن بر روی اعصاب

مردم بود

وقتی وقتی کراهم بل و ادیسون مشغول افتراق کردند افتراقشان بودند بی آنکه متوجه باشند، بر روی اعصاب اهل خانه نور نوردی می‌کردند. نمونه فیلی معروف آن، جناب نیونتن به ظاهر دانشمند است که با جوشاندن ساعتش به جای تهم منع اعصاب خدمتکار نور را حسابی در هم نوردید!



## یک تغییر کوچک

دقتر خانم‌های متهم به راننده می‌توانند بر روی اعصاب اهل خانه نوردی کنند. آنها می‌توانند به بهانه مرتب کردن و پیدمارت و تغییر دکوراسیون، چند هدف عمده را دنبال کنند. اول اینکه برادران تن پرور فود را برای این عملیات به کار می‌کشند. کام بعدی تغییر جای وسایل خانه است، برای مثال، مقتنيات کشوهای و کابینتهای دلخواه آشپزخانه را با به پا کنید. دلخواه کشوهای کارد و پنکالها، روزنامه باطله بریزید و کابینت بشقابها و دیسها را پر از چاقوها و کارهای نیوچه نوری کنید.

هدف بعدی، بعد از اعتراض اهالی خانه محقق می‌شود، شما همه آنها را تهدید کنید و با همه آنها که نیلی هم نمک نشناش هستند و قدر زیمات شما را نمی‌دانند قهر کنید و دیگر هیچ وقت در نظافت و مرتب کردن خانه هیچ همکاری ای نکنید و هرگز نه دوست به سیاه بزنید و نه

سفیدا

با ما تماس بکیرید

صندوق پستی: تهران عـ۱۵۵۱۳

تیم - اعصاب نور

## بدون هیچ محدودیت

اعصاب نوردی نه محدودیت سنی دارد و جنسی و نه بخراfibایی!

فواهرات و دفتران بسیار زیادی با ما تماس کرته‌اند و این نکته را متدکر شده‌اند که چرا فقط پسرها و برادران حق دارند اعصاب نوردی کنند؟ این یک سوء تفاهم تاریخی است! برای اعصاب نوردی هیچ محدودیتی وجود ندارد. اتفاقاً دفتر خانمها فیلی بیشتر از آقا پسرها توی اعصاب می‌روند و آنها را نوردی می‌کنند. نورتات را دست کم نکیرید.



## از در فواید چسب

چسب مانند هر پدیده اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی دیگر یک واقعیت از کارناپذیر است. ما و شما بهتر از هر گسی هی دلایم که چسب چه قدر موجود نازنینی است. هم آقا پسرها که دوست دارند و سطح اتفاق پذیرایی با دوستان بدتر از خودشان با توپ پهله تیکه، دروازه بزرگ بازی کنند، هم دختر شانهایی

که دوست دارند هی الکی دستمال به دست بکیرند و به بهانه گردگیری، وسایل داغ و یخ برین را دستمالی کنند. که انتهه دقیقاً اتفاق بعد فرد شدن یکی از وسایل است. اگر چسب افتراق نشده بود دیگم نمی شد و سیله شکسته شده را موقتاً سر و سامان داد و بعد اکه یک همان زبان نفهم تشریف آوردن، شکستن آن و سیله را به کردت آن طفل معصوم اندافت.

بعضی از چسبها نیلی خوب هستند و با آنها می شود هر چیزی را به هر چیزی چسباند. مثلاً می شود دندانهای مصنوعی پدر بزرگ را شبانه به دهانش چسباند تا دیگر مجبور نباشیم داشت سلط زیاله به دنیالش بکردیم! معلمها هم از این نوع چسبها استقبال می کنند. آنها نیلی دوست دارند با این گونه چسبها بعضی از بیوهه ها را به صندلی هایشان پیسبانند تا هم از باشان بلند نشوند و کلاس را به هم نزند. دردها هم نیلی دوست دارند دستهایشان چسبناکتر می شد تا بتوانند سطح درآمد خود را بالا ببرند.



## مجازات

جمعی از دهقانان ستم دیده نزد مأمون الرشید  
رفتند و از ظالمی شکایت کردند و از فلیفه  
فواستند تا حق آنان را از ستمکر بازکیرد.

مأمون به حمایت از عامل فود کفت: «مردی عادل و شریف است و هیچ کس در این سرزمین به اندازه او امین و مطمئن نیست. از فرق تا قدم، هر عضو او پر است از عدل و انصاف!»

یکی از دهقانان کفت: «ای فلیفه! حال که چنین است، هر عضو از اعضا بدن او را به ولایتی بفرست تا همه قلمروی تو را عدل و انصاف فرا کیرد و همه مردم در سایه اعضا او در رفاه و آرامش

زندگی کنند»



## سوراخ بینی

مردی را به جرمی نزد حاکم برداشتند تا او را به مجازات رسانند. حاکم فرمان داد: «بینی او را سوراخ کنید تا تنفس شود».

مرد که شوخ طبع و خوش زبان بود به التماش اقتلا و گفت: «قریانت شوم؟ بینی هن دو سوراخ دارد و به سوراخ سوم نیازی نیست!»

حاکم فندید و از کنار او گذشت.





قسمت سوم

IN GHEMAT

# در ادامه خواسته‌های پسر آقای میخ

پسر آقای میخی مثل همه  
پسرهای دنیا دلش می‌خواهد  
که تفریحات سالم داشته باشد  
یعنی هر جمعه به پیست اسکی  
برود و با عینک دودی از بالای  
کوه سر بخورد توی برفها یا مثلًا  
هر پنج شنبه به استخر و سونا  
برود یا هر چهارشنبه برود تئاتر  
بینند یا هر سه شنبه برود سینما یا  
هر دوشنبه برود با دوستانش پیتزا  
بخورد یا هر یکشنبه به شهر بازی  
برود یا حداقل هر شنبه یک گشتی  
دور خیابانهای شهر بزند اما هیچ کدام از

این اتفاقها نمی‌افتد.

پسر آقای میخی مجبور است تمام روزهای تکراری هفته را  
در خانه بنشیند و تماشاجی جرّ و بختهای تکراری آقا و خانم  
میخی یعنی پدر و مادر محترم‌ش باشد. تازه حق تشویق و  
دخلالت و اظهار نظر و طرفداری هم ندارد.

## آقای میخی مرّه بی درد نیست

اصلًا آقای میخی اعتقاد دارد که تفریحات یکی  
از مخربترین آفتهای زندگی بشری است و می‌تواند  
پیامدهای فاجعه‌باری برای بشریت به همراه بیاورد.  
به اعتقاد آقای میخی قشر مرّه بی درد که اصلًا آدمهای  
بی‌صرف و به درد نخوری هستند و هیچ وقت نمی‌توانند معنای  
خوبی‌خی را احساس کنند، از همین تفریح کردن زیادی به این  
بدبختی افتاده‌اند. در عوض، آقای میخی که به هیچ وجه جزو



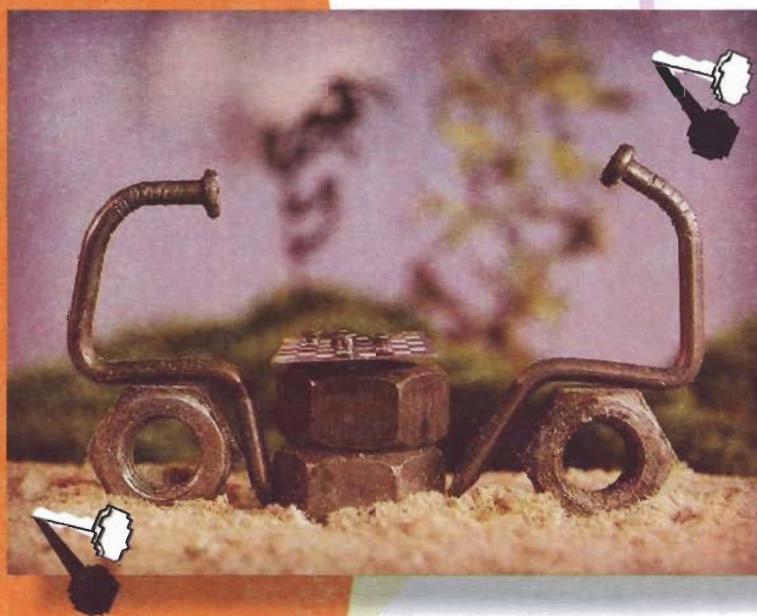
مرفه‌بین بی درد به حساب نمی‌آید و خود را یکی از موقّتین خبرنگاران جهان بشریت می‌داند، اعتقاد دارد که دوری جستن از تفریح و یا به عبارت دیگر هدر دادن وقت و چسبیدن دو دستی به کار و تلاش، باعث موفقیت روز افزون ایشان شده است.

### آدمها دو دسته اند

آدمهای روی کره زمین دو دسته هستند؛ یا مدیر هستند یا کارمند هستند. درنتیجه پسرهای روی کره زمین هم دو دسته هستند یعنی یا پسر مدیر یا پسر کارمند هستند و صد البته معلوم است که پسر آقای میخی پسر یک کارمند است و صد البته تفریح از لوازم لاینفک پسران آقایان مدیر یا همان مرفه‌بین بی درد به حساب می‌آید.

شاید شما گمان کنید که پسران آقایان مدیر چون بایشان بیشتر از باباها کارمند حقوق می‌گیرند حق دارند تفریح کنند ولی حقیقت ماجرا این است که تفریح این دسته از آدمها هیچ ربطی به حقوق پدرانشان ندارد. این چیزی است که پسر آقای میخی جدیداً آن را کشف کرده است. در نتیجه کشیفات پسر آقای میخی، مدیران محترم هیچ گونه پولی برای تفریح فرزندانشان خرج نمی‌کنند بلکه برای تفریح از تسهیلات ویژه استفاده می‌کنند یعنی به طور رایگان، بليط استخر و سینما و شهربازی دریافت می‌کنند و به طور رایگان خوش می‌گذرانند.

آقایان مدیر در اکثر شهرهای شمال کشور ویلا دارند و هر وقت که دلشان بخواهد می‌توانند به مرخصی بروند و در ویلاهای مخصوص اداره مربوطه‌شان صفا کنند اما کارمندها اگر بتوانند مرخصی بگیرند تازه باید به فکر تهیه بليط و بر پا کردن چادرهای مسافری در پارکهای شهر باشند. تازه اگر یکهویی باران نگیرد و همه برنامه‌ها را خراب نکند. پس نتیجه می‌گیریم که تفریح آدمهای مرفه بی درد هیچ ربطی به میزان حقوق و درآمد آنها و همچنین هیچ ربطی به پسر پر توقع آقای میخی ندارد.



ادامه دارد...

### مشق نوشتن بهترین تفریح است

پسر آقای میخی چاره‌ای ندارد جز اینکه متوجه تفاوت‌های ذاتی خودش با دیگران باشد و سعی نکند با داشتن توقعات بیجایی مثل گردش و تفریح و مسافرت و از این جور چیزها رنجها و زحمتهای روی دوش پدرش را دو چندان کند.

پسر آقای میخی باید بفهمد که مشق نوشتن بهترین تفریح دنیاست و سعی کند که از شرایطی که دارد به بهترین شکل و شیوه لذت ببرد.



## آسمان ها

### اگر علی نبود... باران نبود

اگر باران نبود، درخت نبود. اگر درخت نبود، پرنده نبود. اگر پرنده نبود، آسمان تنها بود.

اگر بهار نبود، روزها با چه امیدی می گذشتند؟

اگر دریا نبود، چشمهای با چه آرزوی می جوشیدند؟

اگر کوهها نبودند، زمین چگونه آرام می گرفت؟

اگر ستاره های نبودند...، اگر اشاره های نبودند...

اگر بادها نمی وزیدند...

اگر علی نبود... باران نبود،

درخت نبود، پرنده نبود، آسمان تنها بود.

اگر علی نبود، بهار نبود، کوه نبود، ستاره نبود، اشاره نبود.

اگر علی نبود، پس چه بود؟

اگر علی نبود، زمین چرا باید باشد؟

اگر علی نبود، آدم چرا باید آفریده می شد؟

علی هست، که هستی می تواند باشد.

## در کجا همان

علی علیه السلام وقتی که برای نخستین بار، پیغمبر صلی الله علیه و آله را در حال نماز گزاردن دید، فرمود:

«این نماز را برای که می گزاری و که را می پرستی؟»

پیغمبر صلی الله علیه و آله، فرمود: «ما خدای را می پرستیم و نماز به آستان او می گزاریم. تو نیز به دین ما درآی ای علی.»

علی علیه السلام پاسخ داد: «می روم و از پدر اجازه می گیرم.»

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «روباشد، برو.»

و علی علیه السلام برفت اما هنوز از در خانه بیرون نرفته بود که بازگشت و فرمود: «ای پیغمبر خداوند، خدا مرا بیافرید و از پدرم نپرسید. من نیز برای ایمان آوردن به تو، به اجازه پدرم نیازی ندارم.»

پس پیغمبر شهادت بر وی عرضه کرد و علی علیه السلام مسلمان شد و با پیغمبر صلی الله علیه و آله به نماز ایستاد.

منبع: تفسیر طبری

نیش

## جملاتی از نامه امام علی علیه السلام به فرزندش حسن بن علی علیه السلام

فرزنندم، تو را سفارش می کنم به تقوا پیوسته به فرمانهای خداوند عمل کن و دلت را به ذکر او آباد کن.

به رسماًن او چنگ بزن؛ کدام رشته‌ای استوارتر از طاعت خدا، میان خود و او داری اگر آن بگیری و به دست آوری؟

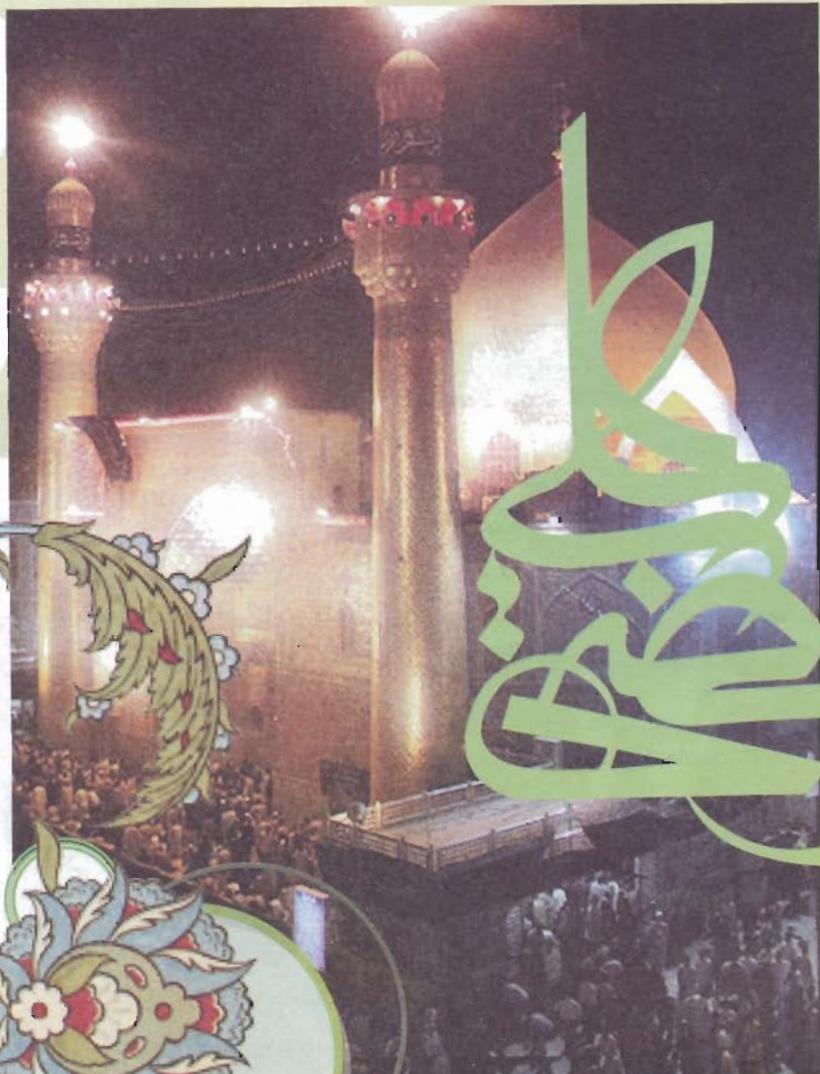
دلت را با اندرز زنده نگهدار و به پارسایی بمیران و با یقین نیرو بخش و با حکمت نورانی اش کن... در آنچه نمی‌دانی، سخن نگو و آنچه را بر عهده نداری بر زبان می‌اور. به کار نیک امر کن و خود را در شمار نیکوکاران درآور...

آنچه از پروردگار می‌خواهی، تنها از او بخواه که به دست اوست بخشیدن و محروم کردن...

بدان که دانشی که به تو فایده‌ای نرساند، سودی ندارد...

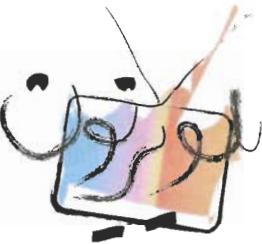
بدان که خودپسندی آدمی را از راه راست دور می‌کند...

و بدان کسی که گنجهای آسمان و زمین در دست اوست، به تو اجازه دعا کردن داده است و پذیرفتن دعایت را عهده دار شده است.



# کعبه

# همه شاعرا، عاشقن!



مفاخر هر کشور در جهان همیشه سوژه و مرجع مناسبی برای فیلمسازان آن کشور بوده است. نویسنده‌گان و کارگردانان هر کشور با پشتیبانی و حمایت مراکز فرهنگی و دولتی و با تشویق آنها این مفاخر را مطرح می‌کنند و گرد و غبار تاریخ را از روی آنها می‌زدایند و سپس با پرداختی دراماتیک آن را به جهانیان عرضه می‌کنند. نزدیک‌ترین نمونه تلویزیونی از این گونه شخصیتها، شخصیت یانگوم بود که چندی پیش، پخش آن به اتمام رسید. بهترین جایگزینی که شبکه دو برای این سریال در نظر گرفت سریال شهریار به کارگردانی «کمال تبریزی» است.

پیش از این نیز در ایران شخصیتهای تاریخی معاصر و غیر معاصر در قالب سریال تلویزیونی ارائه شده‌اند. بهترین این نمونه‌ها سریال بوعلی سینا بود که سالها پیش به کارگردانی «کیهان رهگذر» ساخته شد و در سینما و تلویزیون مورد توجه قرار گرفت.

کمال تبریزی برای تهیه سریال شهریار در کلیه مراحل تولید، زحمات بسیاری کشیده است. او سالهای است که برای تحقیق و مطالعه و نگارش متن، تلاش و کوشش کرده است.

به تصویر کشیدن یک شخصیت معاصر، در ابتدا ساده به نظر می‌رسد ولی در حقیقت، ساخت سریالی که در مورد یک کاراکتر نزدیک است حساسیت بیشتری نسبت به یک کاراکتر تاریخی مربوط به قرون

تبریزی، با ایجاد تعادلی بین لهجه آذری و گویش به زبان آذری به همراه زیرنویس فارسی، هم از یکنواختی در دیالوگها پیشگیری کرده است و هم توانسته است احساسات بازیگران را به خوبی منتقل کند.

ایجاد فضاهای شاعرانه و عاشقانه با فیلترها و لنزهای مناسب و نورپردازی گرم برای تشدید این گونه فضاهای کار زیبایی است که به زیبایی کلی اثر کمک کرده است.

قصه‌های فرعی‌ای که در کلیت اثر جریان دارد به جاذبه‌های این سریال افروده و سبب شده است که شخصیت شهریار در کنار دیگر کاراکترها ملموس‌تر و زنده‌تر شود.

تعدادی از شاعران و اندیشمندان همچون استاد عبدالجبار کاکایی با توضیحات خود پیش از پخش سریال سبب شده‌اند که بینندگان با نگاهی عمیق‌تر به داستان این سریال توجه کنند و نکات مهم سریال را دریابند.

با توجه به اینکه محمدحسین شهریار یک شاعر ملی و کمربسته حضرت علی علیه السلام است، انتظار آن می‌رود که فیلم و سریالی که از این گنجینه معاصر ادب فارسی ساخته شده است در خور چنان شخصیت والاًی باشد.

گذشته دارد. سازنده این گونه آثار اختیار کمتری در جرح و تعدیل حوادث دارد.

چند نکته این سریال بسیار پر اهمیت است. ابتداً ترین چیزی که به چشم می‌خورد، تیتر از این سریال است. خطوط نستعلیق که اشعار شهریار با آن نوشته شده است از روی هم عبور می‌کند و تصویر کاراکترها در آن نقش می‌بندد.

موسیقی این کار را فرهاد فخرالدینی ساخته است. او استاد مسلم موسیقی متن سریالهای تاریخی است. فخرالدینی در ساخت موسیقی سریالهای تاریخی، تمها و نواهای مهجور را پیدا می‌کند و بر اساس آنها موسیقی را می‌سازد. یکی از موفق‌ترین نمونه‌های این کار موسیقی سریال امام علی علیه السلام بود. فخرالدینی با استفاده از تمها آذربایجانی، موسیقی زیبایی ساخته است که با احساس لطیف مردمان آن دیار همخوانی کامل دارد. در طراحی گریم این سریال نیز اتفاق زیبایی افتاده است. چهره پردازی سیروس گرجستانی در نقش شهریار میانسال و کهنسال شگفت‌انگیز است.

بازیگر نقش کودکی شهریار بسیار شیرین، بازی می‌کند و سخنان و حرکاتش زیرکانه و باورپذیر است.

در بسیاری از فیلمها از لهجه‌های محلی استفاده می‌شود ولی کمال



# یک سیّاره آبی با یک دنیا تنها!

اگر با خنده‌های هم شاد نشوند دیگر هیچ صدا و آوازی نیست که با آن انرژی بگیرند و به زندگی امیدوار شوند.

اگر با هم مهربان نباشند دیگر هیچ دستی وجود ندارد که قلب کوچک و سرمایدهشان را گرم کند.

بچه‌ها! هیچ فکر کردید ما آدمها اگر هم‌دیگر را نداشتم به چه امیدی زندگی می‌کردیم؟! پس چرا هم‌دیگر را تنها می‌گذاریم؟ چرا با هم مهربان نیستیم؟ چرا هم‌دیگر را دوست نداریم و عشقمان را به هم نمی‌دهیم؟! چرا به چشم‌های هم اشک می‌نشانیم و این همه به هم بدی می‌کنیم؟!... چرا؟!

یادم می‌آید یک شب از قول یک نویسنده مهم، چند خطی را خواندم و کلی دلم گرفت. آن نویسنده گفته بود بالاخره یک روز همه‌ما می‌میریم، آن هم توی چنگی که همیشه خودمان علیه خودمان درست کردیم. بعد زمین می‌ماند با یک حسرت بزرگ! حسرت روزهایی که می‌توانستیم شاد باشیم و عاشقانه در کنار هم

زندگی شیرینی داشته باشیم اما نداشتیم...!

یک کم به حرفش دقیق کنید... مثل روزهایی می‌ماند که یک دوست یا عزیزی می‌میرد و برای همیشه از کنارهای می‌رود. آن وقت ما تازه کلی حسرت می‌خوریم که چرا روزهای خوبتری را کنار هم نگذراندیم. می‌شد ولی نگذراندیم... می‌شد ولی نخواستیم!

هیچ شتی دید که می‌گویند قرن ما قرن تنها!

یک سیّاره کوچک و آبی است توی دل کهکشانی فوق العاده عظیم که خودش گم شده و سطی یک کیهان فوق العاده عظیم ترا! یک سیّاره کوچک و آبی که خانه آدمهایی... آدمهایی که شاید هیچ کس جز خدا از آنها و تنها! شان خبر نداشته باشد. آن هم توی این هستی‌ای که تصور عظمت و بزرگی اش گاهی هراس آور و وحشت زاست... یک زمین آدم است، آدمهایی که غیر از هم هیچ کس را ندارند!

آدمهایی که اگر بخواهند هم‌دیگر را تنها بگذارند دیگر هیچ کس را ندارند که دلشان را به او خوش کنند. اگر به هم عشق نداشته باشند دیگر هیچ چیزی ندارند که با آن، روزهای خالی و سردشان را پر کنند.



خستگی آدمهای است؟ هیچ از آمار تأسف بار افسردگی مردم دنیا چیزی می‌دانید؟! از جرم و جنایتهای وحشتناکی که هر روز انجام می‌شود؟! از خانواده‌های از هم گسیخته و بچه‌هایی که هرگز شیرینی و لذت عشق والدینشان را در ک نکردند؟! هیچ شنیده‌اید از بزرگترها که می‌گویند زمان خودشان خیلی دوست داشتند تر و شیرین تر بود چون آدمها با هم مهربان بودند و دلهایشان به هم نزدیکتر بود؟! بزرگترهایی که دو تا دوره زمانی مختلف را تجربه کردند و خوب می‌توانند این تفاوتها را احساس کنند. تابلوهای نقاشی معاصر را دیده‌اید که آدمها همه تنها و بی‌پناه به تصویر کشیده شده‌اند؟! آدمهایی که از جنگها و حشتمانهای از جنگ آدمهای وحشی و افسار گسیخته، آدمهایی که دیگر با هم مهربان نیستند... شعرهای تلخ و غمگین، کاریکاتورهای سیاه، قصه‌هایی از زندگی تنها و افسرده آدمها، فیلمهایی که رنج بی‌پناهی آدمهای معاصر را نشان می‌دهد، فیلمهایی که از آینده سیاه زمین خبر می‌دهد، زمینی که به دست خود ما متلاشی خواهد شد و...

چرا...؟! چرا ما آدمها با هم مهربان‌تر نباشیم؟ مگر این همه دعوا و بدی و نفرت و کینه‌توزی و جنگ افروزی نتیجه دیگری جز تلخی و نابودی دارد؟! چرا وقتی می‌توانیم خیلی ساده و صمیمی یکدیگر را دوست داشته باشیم و روزهای قشنگ‌تری را روی زمین و با هم تجربه کنیم، این کار را انجام ندهیم و به جایش همه عمرمان را توی جنگ و دعوا و تنها بی به هدر بدھیم؟! برای همین است که پیامبران، این همه آدمها را به مهربانی و نیکی و خوبی در حق همدیگر دعوت می‌کنند. برای همین است که دین اسلام می‌گوید خوش‌خلقی نصف ایمان است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان بزرگوار ما این همه تأکید می‌کنند که مسلمانها نسبت به هم مهربان و خوش اخلاق و براذر باشند و سفارش می‌کنند که ما خشمنان را در مورد هم کنترل کنیم، همدیگر را ببخشیم، نسبت به یکدیگر کینه و حسد نداشته باشیم، خیرخواه همدیگر باشیم و آن چیزی را که برای خودمان می‌پسندیم برای دیگران هم بپسندیم ...

می‌دانید، خداوند صد و بیست و چهار هزار پیامبر فرستاده و کتابهای آسمانی را نازل کرده است و در همه آنها انسانها را به این اصول مهم دعوت کرده است تا دنیا م امروز به اینجا کشیده نشود و فردا به آن سرنوشت دهشتناک و غم انگیزی که خودمان هم توی فیلمهایمان پیش بینی می‌کنیم و به آن معرفتیم گرفتار نشویم، تا آمار جرم و جنایت و جنگ و خونریزی، این همه میان آدمها زیاد نشود و زندگی شادتر و قشنگ‌تر و راحت‌تر و عادلانه‌تری روی زمین شکل بگیرد. اصلًا شما هیچ می‌دانید علم روانشناسی ثابت کرده است که هر چه آدمها نسبت به هم مهربان‌تر باشند و عشق زیادتری به هم ابراز و دریافت کنند، ضریب بیماریهای روانی و در نتیجه ناهنجاری اجتماعی و جرم و جنایت می‌افشان کمتر می‌شود؟! و این در واقع مصدق همان حدیثی است که یکی از بزرگان دین ما می‌فرماید: گناه، ریشه تمام بلایاست. پس سعی کنیم نسبت به هم مهربان‌تر باشیم و بیشتر هوای هم را داشته باشیم چون یک زمین است و آدمهایش و یک دنیا تنها...! چون ما آدمها حقیقتاً غیر از همدیگر مرهمی برای زخمهایمان نداریم.





## ترفندهای رجیستری در Windows media player

مطمئناً همگی شما نرم افزار Windows Media Player را می‌شناسید. در این ترفند قصد داریم به معرفی چندین تغییر عمده در این برنامه پردازیم که همگی آنها از طریق رجیستری صورت می‌گیرد.

ابتدا از منوی Start وارد Run شوید و regedit را در آن تایپ کنید و Enter را بزنید تا ویرایشگر رجیستری باز شود. حال ترفند زیر را انجام دهید:

### غیرفعال کردن پیغام Upgrade

با این کار پیغام Upgrade ای که موقع نصب یک نسخه جدیدتر مدیا پلیر ویندوز ظاهر می‌شود، غیر فعال می‌شود.  
به آدرس زیر بروید:

HKEY\_LOCAL\_MACHINE/SOFTWARE/Microsoft/MediaPlayer/  
PlayerUpgrade

در صفحه سمت راست در یک فضای خالی راست کلیک کنید و از آنجا New و از منوی باز شده String Value را انتخاب کنید و نام آن را AskMeAgain بگذارید. سپس روی آن کلیک کنید و در قسمت Value Data عبارت No را بنویسید.

با این کار Upgrade مربوط به مدیا پلیر حذف می‌شود. برای فعال کردن مجدد این پیغام مقدار Yes را به جای No قرار بدهید.

ادامه دارد...





## میزان استفاده از برنامه‌ها

همواره گرفتن آمار از کارکردی که شما با کامپیوتر داشته‌اید عمل جذابی بوده است! به همین دلیل شاید نیز دوست داشته باشید که بدانید به فرض در یک ماه اخیر، از کدام یک از نرم افزارهایی که در ویندوز نصب کرده‌اید بیشتر استفاده کرده‌اید و از کدام کمترین استفاده را داشته‌اید. این موضوع می‌تواند علاوه بر جنبه اطلاع رسانی، مفید نیز باشد. این کار به وسیله خود ویندوز XP امکان پذیر است اما بسیاری از کاربران از این ویژگی جالب بی‌خبرند.

برای این کار:

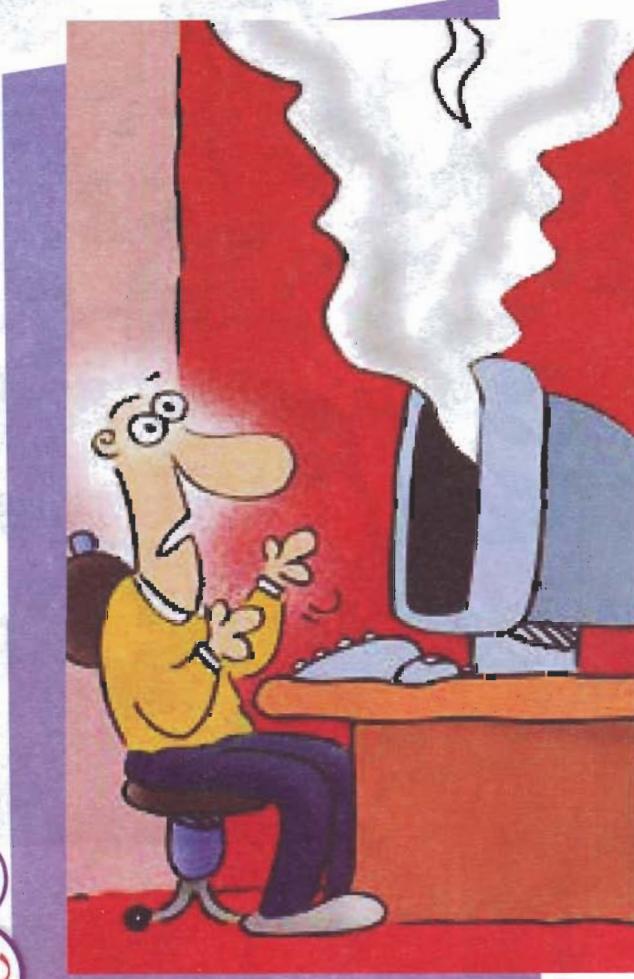
از منوی Start به Control Panel بروید.

بر روی Add or Remove Program دوبار کلیک کنید تا پنجره مربوطه باز شود. هم اکنون شما لیست کامل نرم افزارهای نصب شده بر روی ویندوز خود را مشاهده می‌کنید.

حال کافی است بر روی یکی از برنامه‌ها، به دلخواه کلیک کنید. خواهید دید که اطلاعات دیگری به گزینه مربوطه افزوده خواهد شد. اکنون در داخل کادری که به حالت انتخاب در آمده است و در قسمت Used، ممکن است یکی از موارد rarely, occasionally, frequently را مشاهده کنید.

در صورتی که کلمه rarely درج شده بود این بدان معناست که شما از این برنامه یا اصلاً استفاده نکرده‌اید یا به ندرت از آن استفاده کرده‌اید. همچنین اگر به عبارت occasionally بروخورددید، در این صورت شما از برنامه، بعضی اوقات و گهگاه استفاده می‌کنید. و نهایتاً اگر کلمه frequently را مشاهده کردید، درخواهید یافت که از این برنامه بارها و بارها استفاده کرده‌اید.

در قسمت Last Used On نیز می‌توانید تاریخ آخرین استفاده از برنامه را مشاهده کنید که این تیز جالب است.





# آیه های شکوه



سیل توحیدیان محرم راز  
از صفا سوی دشت جاری شد  
خاک سوزان سرزمین حجاز  
در قدمهایشان بهاری شد

رفته بودند خسته و غمگین  
نفس مروه شست و شوشان داد  
رفته بودند، تشنه و تبدار  
زمزم عاطفه سیوشان داد

گر چه کوییده‌اند هروله را  
باز هم آهوان این دشتند  
آسمانی تر از پرنده، رها  
سبز و روشن ز کعبه برگشتند

ملتهب در کنار یک برکه  
روح تاریخ پیر، منتظر است  
دست خورشید تا نهد در دست  
آسمان در غدیر منتظر است

بر سر آسمانی آن ظهر  
آیه‌های شکوه نازل شد  
مزده دادند آیه‌های شکوه  
دین احمد تمام و کامل شد





گَ كَنْدْ خُورْشِيدْ روْشْنْ مشْعَلْ فَانْوُسْ رَا  
مَيْ تَوانْ دَيْدْ ازْ نَگَاهْ بِرْ كَهْ أَقِيَانُوسْ رَا



منتظر نامه‌هایتان هستیم

تهران - صندوق پستی ۳۵۶۳ - ۱۴۱۰۵

